

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی-پژوهشی

سال ششم-شماره چهارم-زمستان ۱۳۹۲-شماره پیاپی ۲۲

تبیین ساختاری-منطقی «بث الشکوی» در شعر فارسی^۱

(ص ۲۶۲-۲۴۵)

محمد مهدی پور^۲، منیره پویای ایرانی^۳، دکتر میرعلی کمالی (نویسنده مسئول)^۴

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۹/۱۵

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۲/۱۱/۲۶

چکیده

اشعار حاوی گله و شکایت یا اصطلاحاً «بث الشکوی / شکوائیه» ها که در دوره‌ای خاص از تکوین شعر فارسی شاید بتوان آن را از دیدگاه انواع فرعی ادبی نیز بررسی کرد، هم از نظر فنی و ادبی بخش قابل ملاحظه‌ای از شعر فارسی، و هم از نظر انسانی و روانشناسی، قسمتی مهم از فطرت و رفتار آدمی را در مواجهه با دنیای خارج از خویشتن تشکیل می‌دهند و با توجه به اهمیت این مطلب، اقتضا میکند که گنجینه شعر فارسی و میراث شعرا از این زاویه نگاه نیز مورد بررسی کارشناسی و تخصصی قرار گیرد. این مقاله میکوشد، در مبانی موضوع تحقیق تعریفی روشن از «شکایت» و «شکوائیه» ارائه، و حد و رسم منطقی آن را بیان کند. ایرادهای وارد بر تقسیم «شکوائیه» در منابع پیشین را مطرح و "تقسیمی" جامع‌تر از آن، بر پایه محورهایی صحیح و قابل قبول ارائه دهد و مباحثی جدید را در انواع آن طرح و بررسی نماید. که برآستی جای خالی این هر دو، در آثار پیشین و دایره المعارفهای فارسی احساس میشود.

کلمات کلیدی: شکوائیه، شعر فارسی، انواع شکوائیه، شکوای تغزلی، تشاکی

^۱ . مقاله بخشی فشرده از رساله پایان نامه دکتری تحت عنوان «شکوائیه در شعر فارسی از پایان قرن هشتم تا پایان عصر قاجار (پایان

دوره شعر کلاسیک فارسی)» است و مباحث آن در رساله به صورت مبسوط‌تر آمده‌اند.

^۲ . دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز (mohammad.mahdipour@yahoo.com)

^۳ . استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز

^۴ . دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تبریز (m.a.kamaali@yahoo.com)

مقدمه

موضوع بـث الشکوی در شعر فارسی، علیرغم اهمیت و گستردگی، متأسفانه چنانکه باید مورد بررسی جامع قرار نگرفته و گذشته از اشاراتی پراکنده در جنب مطالب دیگر و توضیحاتی که خصوصاً در مورد معدودی از شاخه‌های آن از جمله «حبسیه» و «مرثیه» آمده، کار اختصاصی و کارشناسی در این زمینه صورت نپذیرفته است.

در آثار پیشینیان رادویانی و رشید و طواط در اشاره‌های کوتاه آن را جزو کلام جامع و در ردیف حکمت و موعظه آورده (ترجمان البلاغه، ص ۲۱۱) و (حدائق السحر فی دقائق الشعر، ص ۸۱) و در منابع معاصر، دکتر حسین رزمجو «بـث الشکوی» را بعنوان نوعی محتوایی از شعر فارسی مورد بحث کوتاه، و ولی... ظفری، حبسیه را در کتابی مستقل مورد بررسی قرار داده اند (انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، ص ۱۰۹) و (حبسیه در ادب فارسی) در آثار دکتر شمیسا و دکتر زرین کوب، در جوف مباحثی همچون انواع ادبی، نقد ادبی و دیگر موضوعات مرتبط، نظرات کلی و بسیار مختصری بیان شده است. (انواع ادبی) و (شعر بی دروغ شعر بی نقاب، ص ۱۷۰) در چند دانشنامه فارسی ذیل «بـث الشکوی» مقالاتی در حد بحثی کلی به رشته تحریر در آمده است. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل بـث الشکوی، دادبه) و (دانشنامه جهان اسلام، ذیل بـث الشکوی، سرامی) و (دانشنامه زبان و ادب فارسی، ذیل بـث الشکوی، یاحقی) و (فرهنگنامه ادبی فارسی - دانشنامه ادبی فارسی ۲، ذیل بـث الشکوی، عباسپور)

شکایت

در تعریف «شکایت» که عاطفه ای از عواطف انسانیت، آمده است ؛

- شکا الیه زیدا، تظلم الیه من زید و اخیره بسوء فعله (المنجد فی اللغة ص ۳۹۹)

- شرح درد و رنج بی برگی خود به کسی بردن، نالیدن از کسی یا چیزی... (لغتنامه دهخدا ج ۹ ص ۱۴۳۵۸)

- گله کردن از کسی نزد دیگری، تظلم، زاری، ناله (معین ج ۲ ص ۲۰۵۶)

- از آنجا که مفهوم ادبی و شعری «کلمه» مقصود است، توجه به آغاز کاربرد و ریشه آن نیز لازم مینماید که پیدایش آن را از «بـث الشکوی» دانسته اند که آن نیز اصطلاحی قرآنی و برگرفته از آیه ۸۶ سوره یوسف است که میفرماید ؛ « قال انما اشکوا بـثی و حزنی الی الی... » با توجه به این «معانی لغوی و اصطلاحی»، «کاربرد های آن در زبان معمولی و شعر» و «با دقت در آیه شریفه» و همچنین «نگاهی منطقی به فطرت موضوع»، میتوان دریافت که شکایت «بیان درد و شرح آزاری به واسطه سخن» است که از «کسی یا چیزی وابسته به او» به «گوینده سخن» رسیده است، خطاب به «شخص و مرجعی بالاتر و قادر بر او، یا خود وی» که «نوعی امید اصلاح و جبران» در تقدیر آن نهفته باشد. با این تعریف وجود چهار عنصر در هر شکایتی ضروری است که همان علل اربعه منطقی هستند ؛

- ۱) شاکی (علت فاعلی): که از کسی یا چیزی که باعث رنج و الم او میشود (و یا شده) شکایت میکند.
- ۲) شکایت شده یا مشکو (علت مادی): آنچه که باعث رنج و الم شده و از آن به مرجعی شکایت میشود.
- این عنصر با توجه به طبیعت موضوع، که شکایت آدمی معمولاً از یک ذی شعور است، خود میتواند دو بخش باشد؛
- الف) شخص مسئول، که آمر یا عامل اصلی رنج و الم است.
- ب) سبب و واسطه، که همان «فعل و رفتار باعث آزار» یا «شخص دوم فاعل و مجری» آن است.
- ۳) شکایت (علت صوری): سخنی که واسطه رساندن پیام رنج و الم است که همان «شکوا» باشد.
- ۴) مشکو الیه (علت غایی): مرجعی که به او شکایت میشود تا رفع الم نماید و هدف از شکایت نیز، آن است.
- و بر اساس آنچه که از همه اینها بر میآید، از شرایط شکوا آن است که؛
- شکایت همواره از کسی «پایین و ناتوان در رفع الم» به کسی «بالتر و توانا بر رفع آن» صورت میگیرد.
- در بطن شکایت «آرزو، امید و طلب تغییر وضع و رفع الم» موجود است و شکوا در اصل تمنای «آن تغییر وضع» به وسیله مدح، خواهش یا تضرع و زاری است.

شکوائیه یا بث الشکوی

«شکوائیه» یا «بث الشکوی» به «شعری» اطلاق میشود که عاطفه اصلی سخن در آن «شکایت» باشد. این شعر در قرون اولیه معمولاً به صورت قصیده و در دوره های بعد در همه قوالب متنوع شعری آمده است. با بررسی نمونه هایی از آغازین دوره شعر فارسی، که گاه شکوائیه نام گرفته اند، میتوان دید که دو شرط فوق الذکر الزاماً مورد مراعات نبوده است از جمله اولین نمونه آن، که «دالیه» رودکی را برشمرده اند (نگ دانشنامه جهان اسلام و فرهنگنامه ادبی فارسی، ذیل بث الشکوی) و در آن از وضع موجودش در مقایسه با رفاه و تجملی که قبلاً داشته و ریختن دندان هایش ناله کرده، اگر ابیات موجود و به جا مانده تمام قصیده باشد، شکایت از چیزی است که امکان برگرداندن آن نیست و بر کسی است که اختیار چنین کاری را ندارد و در حقیقت «شرح درد» ی است از خود و بر خود، اما شکایتنامه انوری از فتنه غز نمونه کامل و طبیعی یک شکوائیه است که خطاب به خاقان سمرقند بوده و علت غایی آن طلب توجه به وضع مردم و ترمیم آلام ایشان است؛

به سمرقند اگر بگذری ای باد سحر
بی گمان خلق جگر سوخته را دریابد
نامه‌ اهل خراسان به بر خاقان بر...
چون ز درد دلشان یابد ازین گونه خبر
(دیوان انوری ص ۲۰۵)

انواع شکوائیه

دایره‌المعارف بزرگ اسلامی آن را بر چهار نوع شخصی، اجتماعی، سیاسی و فلسفی تقسیم کرده (همان، ص ۳۴۴) و دانشنامه جهان اسلام نوع عرفانی را هم به آن افزوده است (همان، ص ۲۴۳) ولی نمونه‌هایی مدلل و چندان شرحی از آن‌ها بیان نکرده‌اند. نقد کلیبی از تقسیم این مقاله‌ها در پایان نامه قید شده و اینجا به نقد مختصر، تبیین انواع شکوائیه و بیان کلی چارچوبهای تقسیم اکتفا می‌گردد.

شکوای فلسفی

فلسفه، سعی و تلاش اندیشه‌آدمی برای یافتن روابط کلی عناصر هستی و ماهیت آنهاست و در این طریق از هیچ یاریگری مدد نمی‌جوید و در کل هر گونه «احساس و عاطفه» را از خود دور می‌کنند از جمله، اعتباری به نیروی بزرگ همین هستی، «عشق» قائل نیست. این اولین محل افتراق و عدم سنخیت فلسفه و شعر است ولی بدیهی است اندیشه‌های فلسفی نیز، در کنار عرفان، گاه برای ترویج خود از نیروی ادبیات و شعر بهره‌جسته‌اند. بعضی اشعار فلسفی گونه‌موسوم به «شکوائیه فلسفی» که در واقع نوعی دهن کجی به آفرینشند و در برخی مقالات آنها را کفرآمیز هم خوانده‌اند (از جمله؛ دانشنامه جهان اسلام، ص ۲۴۳)، اصولاً و به دلیل موجهتری از دایره شکوای بیرون میمانند. اگر فلسفه، «خشک و بی احساس است و به نیروی «احساس و عاطفه» واقعی نمینهد» و «غالباً تهمت بی‌یقینی به مرجع آفرینش را نیز، آنگونه که یک انسان احساسی و معتقد در ذهنیت خود دارد و او را «مخاطب» و «داور» خویش قرار میدهد، به دوش میکشد»، برغم آن، مبنای «شکایت» همین «باور وجود مرجعی بالاتر» و «خواهش و ناله برای التفات و تغییر» است. بر این اساس، در حقیقت «شکوای فلسفی» نمیتواند وجود خارجی داشته باشد مگر اینکه هر نوع «تفکر» و «دعوت به تفکر» را فلسفه حساب کرده و اشعار و شکوائیه‌هایی را که حاوی این عنصر هستند و مباحثی عقلی و استدلالی مطرح میکنند، تحت این نام گرد آوریم. اندک دقتی در اینگونه اشعار به روشنی نشان میدهد که آنها «شکوا» نبوده و در اصل «انتقاد، اعتراض و یا عصیان» هستند؛

گر آمدنم به خود بدی نامدمی
به زان بدی که اندرین دیر خراب
ورنیز شدن به من بدی کی شدمی
نه آمدمی، نه شدمی، نه بدمی
(رباعیات خیام، ص ۹۳)

شکوای اجتماعی

بنا بر تقسیم دانشنامه‌ها، نوع دیگر شکوائیه، «اجتماعی» است. گرچه بعضی از شکوائیه‌ها «با معنای امروزی این کلمه»، میتوانند منطبق بر این نوع باشند، ولی شایسته توجه است که ؛

- اولاً بخش بزرگی از شکوائیه‌هایی که موهم انتساب به این نوعند، در چارچوب دو نوع دیگر، که در تقسیمات متداول مورد غفلت واقع شده و در ادامه خواهد آمد، قرار میگیرند.

- در ثانی در بررسی آنها از یک واقعیت مهم و گریزان از چشم نباید غافل بود. در عصری که شکوائیه‌های اولیه بدان عایدند، تصویری که از «جامعه» و «اجتماع» در ذهن فرد وجود دارد تصویر و برداشت انسان امروزی از آن نیست. جامعه ای که او ناخودآگاه میشناسد، علاوه بر صنف و پیشه و طبقه، جامعه‌هایی چون ایل و تیره و طایفه و عشیره و قبیله ... را شامل میشود. «ملت» و «امت» هم دو جامعه ای هستند که دین سعی دارد معنایی از آنها در ذهن و روح «مؤمنین به ایمانی واحد» خلق کند.

از طرف دیگر برابریهای فردی و شهروندی که امروز میان افراد اجتماع هست، در آن دوران مفهوم و وجود خارجی ندارد. همین نابرابری فردی نیز مانع آن است که «جامعه و اجتماع» مصداق واحدی در ذهن انسان آن روز بیابد. این واقعیت در آثار منظوم و منثور پیشین هم به روشنی پدیدار است و اسمهای «جامعه» و «اجتماع» مطلقاً در معانی امروزیشان نیامده اند. تأیید دیگر این واقعیت نحوه کاربرد اسم جمع فارسی «مردم» است، که هر جا طبقات متنوع و کلیتری از انسانها مراد بوده، غالباً بصورت جمع الجمع بکار رفته و «مردمان» قید گردیده است. نخستین حضور اسامی «جامعه» و «اجتماع» با مفهوم امروزیشان در دوران مؤخر قاجار است که هم بدلیل تحولات سیاسی اجتماعی و حرکت جوامع به سوی شهرنشینی های بزرگ و یکدست تر شدن، و هم به خاطر آشنایی روشنفکران با اندیشه های غرب، از زبانهای اروپایی ترجمه و در اشعار شاعران آزادیخواه و انقلابی نمود مییابد. بدیهیست در این دوره این نوع شکایتها میتوانند صفت «اجتماعی» را با طیف معنایی امروزی به خود بگیرند ولی با بررسی انواع نمونه های پیشین و تعمق در آنها میتوان دریافت که این شکوائیه ها «طبقه»، «قشر»، «صنف» یا «مجموعه خاص»ی را که غالباً نیز از خواصند، مخاطب قرار میدهند.

بعنوان نمونه، دانشنامه جهان اسلام در توضیح این نوع شکوائیه «قصیده ناصر خسرو در گلایه از مردم خراسان» را- بدون ذکر خود شعر- معرفی میکند. (همان ج ۲ ص ۲۴۳) در صورتی که اگر به قصیده مراجعه کنیم ناصر خسرو، خود در آغاز سخن و همان مطلع قصیده میگوید ؛

سلام کن ز من ای باد مر خراسان را مراهل فضل و خرد را نه عام نادان را

و به روشنی پیداست که جامعه (به معنای امروزی) مخاطب نیست بلکه طبقه و قشر خاص مقصود است. با این وصف و با منظور نظر داشتن این واقعیت، آن دسته از شکوائیه

های قابل حمل بر «اجتماعی» که جمع شاملتری از آحاد مردم را در بر میگیرند، میتوانند توسعا «شکوای اجتماعی» محسوب گردند.

شکوای عرفانی

اگر از معنای حقیقی «عرفان» که به استناد «ما عرفناک حق معرفتک» رسیدن به کنه آن در وسع هیچ آفریده نیست، بگذریم و مفهوم اصطلاحی آن را، که دلالت بر حدی میسر و محتمل از معرفت میکند، در نظر بگیریم، «عرفان» رسیدن به مقام شناخت «خداوند» است بعد از وصول شناخت «خود» برای سالک راه حقیقت. این مقام که حد نهایی سلوک و پایان آن و در واقع «وصال حق» است، پس از مرحله های طولانی و احوال صعب برای سالک پیش میآید که یکی از مهمترین و بارزترین آنها «رضا و شکر» است و بی آن هیچ قرب و وصال ممکن نخواهد بود:

بار صبر و شکر او را بردنیست خواه درصد سال خواهی سی و بیست
(مثنوی معنوی، ص ۲۵۵)

«و سخن بسیار گفته‌اند اندر رضا و هرکس از حال خویش و شرب خویش... اما شرط علم که از آن چاره نیست راضی به خدای، آن بود که بر تقدیر خدای اعتراض نکند.» (رساله قشیریه، ص ۲۹۶). و...

«شکایت» نقطه مقابل «شکر و رضا» و در واقع نشانه نبود آنهاست در دل آدمی، و بدیهی است که نمیتواند حقیقت حال یک عارف و سالک باشد. این معنی به سخن مستقیم هم در آثار عرفا تجلی کرده است:

«وگفت علامت صبر سه چیز است، ترک شکایت و صدق رضا و قبول قضا به دل خوشی»
(تذکره الاولیا، ص ۲۸۰). و...

بنا بر این واقعیت، شعر و سخنی که «شکایت است» و «محتوایی عرفانی دارد» و در بعضی منابع که تا حدی به موضوع پرداخته اند «شکوای عرفانی» نام گرفته، اصولا میتواند یکی از دو نوع زیر باشد:

- از زبان یک عارف واصل حقیقی صادر شده است، ولی در واقع امر مصداق حال خود وی نیست و تظاهر به شکایت است جهت «شرح راه» برای «هدایت سالکان» و «تعلیم مبانی طریقت».

- گوینده آن خود مقام «شکر و رضا» را در نیافته و سخنش به هر نوع و دلیل، تشبه به سخن عارفان راستین میباشد.

گرچه بداهت عقلی موضوع روشن است و در میان مشتهران و متخلقان به عرفان «گرفتاران» وهم و خیال» و «مدعیان کذاب» کم نبوده و نیستند، ولی طبیعتا در بررسی این اشعار،

بایستی در همان مرحله تعیین نوع کلی «شکوای عرفانی» متوقف شده و وارد این تقسیم‌بندی نگردید.

شکوای سیاسی

در بررسی شکوایی که تحت نام «سیاسی» دسته‌بندی میشوند، و برای ارائه تعریف روشن و بیان مرزهای منطقی آن، دو وجه مهم قابل توجه و دقت نظر است:

۱) معنای کلمه: معنای کلمه «سیاست» نیز همچون «جامعه و اجتماع» به مرور و با تحولات اجتماعی و شرایط زمان تغییر کرده و مفهوم جدید و مستفاد امروز آن با آنچه که در ابتدای کاربردش داشته، تفاوتی دارد. دهخدا و معین در معنای تاریخی آن مینویسند:

«حکومت کردن، عقوبت کردن، سزا دادن، تنبیه کردن» (معین، ج ۲ ص ۱۹۶۶)

«مجازات و عقوبت کردن... کشتن... حکومت کردن... پادشاه باید که مخالفت و مجالست با اهل علم و فضل کند زیرا که پیدا کردیم که کار پادشاه سیاست کردن ظاهر است و کار عالم سیاست کردن باطن است (حدایق الانوار امام فخررازی)... مصلحت، تدبیر، دوراندیشی...» (دهخدا ج ۹ ص ۱۳۸۶۵ و ۱۳۸۶۶)

با توجه به این معانی و کاربردهایی که به وفور در کتب تاریخ آمده، معنای تاریخی آن را اینگونه میتوان استنباط کرد: سیاست «تدبیر یا مجازات و مکافات با روش تدبیرآمیز» بوده است از جانب «سلطان و حاکم که بنا بر عرف جامعه حق آن را داشته» در جهت «مصلحت حکومت خویش».

از طرف دیگر معلومست که حکومت در طول تاریخ غالباً در اختیار مطلق یک فرد و هم جهت با آن، وابستگی داشته است. با تحولات اجتماعی و تغییرات گسترده در نوع حکومت‌ها، معنای سیاست نیز تغییر میکند و آنچه امروز از آن استنباط میشود شامل «هر اندیشه و فعالیت، از جانب هر کسی، در جهت هر نوع دخالت در مدیریت قانونی و اجرایی مملکت و امور کشورداری» میگردد، و بدیهیست این دو تعریف تفاوت بسیار داشته و محدوده شمول بسیار متفاوتی را میتوانند در بر گیرند.

۲) مصداق کلمه: با توجه به مقالات دایره المعارفها، در تعیین موارد شکوای سیاسی دقت کافی صورت نگرفته و اصابت نظر تحقق نیافته است. این مقالات به ضرس قاطع حبسیه‌ها را شکوای سیاسی قلمداد کرده و تقریباً این نوع را بدان منحصر نموده‌اند. اگر حبسیه یا شکوائیه‌ای خطاب به شاه و حاکم بوده، و بر وی حتی اعتراضی هم بکنند، ولی موضوع مورد نظر کاملاً فردی باشد و طلب شکوائیه نیز از مرز شخصی بودن تجاوز نکند، اصولاً باید آن را شکوائیه‌ای شخصی به حساب آورد چرا که سیاست جنبه جمعی و اجتماعی دارد. از جمله شکوائیه‌هایی که سیاسی خوانده شده‌اند، حبسیه معروف به ترسائیة خاقانی است (دانشنامه جهان اسلام، ص ۲۴۳) ولی بدیهی است که طلب آن از موضوعی کاملاً شخصی فراتر نمی‌رود؛

مسیحا خصلتا قیصر نژادا تورا سوگند خواهم داد حقا...
 که بهر دیدن بیت المقدس مرا فرمان بخواه از شاه دنیا
 (دیوان خاقانی، ص ۲۸)

با توجه به آنچه بیان شد حدود شکوای سیاسی را اینگونه میتوان ترسیم کرد :
 شکوائیه ای است که «مشکوعنه آن غالباً امری عمومی و جمعی است»، «از رفتار و روش
 حکومتی یا شخص حاکم حاصل شده است» و «طلب پیدا و پنهان آن نیز غیر شخصی است
 و برای خود چیزی نمیخواهد و اصولاً تغییری در همان «رفتار و روش» مورد نظر است».

شکوای شخصی

فراگیرترین و از جهتی مهمترین نوع شکوائیه، شکوای شخصی است. هم از نظر انسانی و
 روانشناسی و بطور طبیعی، انگیزه شکایت- و اصولاً هر سخن و رفتار عاطفی دیگر- مبنایی
 نفسانی و شخصی دارد (۱) و هم از جنبه تاریخی، آغاز شکوائیه همراه غلبه نوع شخصی بوده
 است. بنا بر ماهیت موضوع و بر اساس تقسیم منطقی، میتوان گفت هر شکایتی که «منبعث
 از انگیزه ای فردی و شخصی باشد» و «در طلب آشکار و نهان آن بتوان نشان خواهشی برای
 خود یا شخصی منسوب و متعلق به خود، دریافت»، شکوایی شخصی است. تفاوت آن با دو
 نوع اجتماعی و سیاسی، که گاه و در زبان بعضی شاعران بسیار به هم نزدیک مینمایند، در
 آن است که مجموعه افراد مورد نظر دو نوع اجتماعی و سیاسی، بسیار وسیع تر از شکوای
 شخصی است که از «خود»، «خانواده» یا «گروهی کوچک هم منافع مادی» فراتر نمیرود و
 این قطعاً برخاسته از یک اندیشه و اعتقاد است و اصولاً میتواند شاخصی بر ایثار گوینده باشد.
 از نظر کمی شاید بیش از نیمی از شکواها شخصیند و در بعضی دیگر از شکایت‌هایی که ظاهراً
 غیر شخصی مینمایند، شاید در «انگیزه پنهان سخن» و یا «ضمیر ناخود آگاه سخنگو»
 محرکی شخصی و نفسانی نهفته باشد.

شکوای دینی، مذهبی

اصولاً نوع دیگری از شکوائیه در اشعار شاعران قابل مشاهده و تشخیص است که به مبانی
 دینی و مذهبی زمان میپردازد. این نوع از شکوائیه (به همراه شکوای اخلاقی) در منابع سابق
 الذکر مورد فراموشی واقع شده و جایش خالی مانده است. در این شکوا، بطور مستقیم یا
 غیرمستقیم، از تحریف و فساد اعتقادات و مبانی دینی و مذهبی- که به باور درونی شاعر با
 گذشت زمان و تأثیر عواملی رو به انحطاط رفته و باعث آزار روحی اوست- روشنگری و شکایت
 میشود و میتوان آن را «شکوائیه دینی، مذهبی» نامید ؛

امت را چون نبینی برچه سانند ای رسول بیشتر جز مر ستوران را نمائند ای رسول
 گر نگشتستند فتنه برجهان، از دین حق چون جهانند و طلبکار جهانند ای رسول...

شاید متأثر از همین واقعیت است که دایره المعارف بزرگ اسلامی شکوائیه های عرفانی را به دلیل «تجربه ای شخصی بودن» جزو شکوائیه های شخصی طبقه بندی میکند. (همان، صص ۳۴۳-۳۴۶)

سود دنیا را همی جویند و نندیشند هیچ
گرچه از دین و شریعت برزیانند ای رسول..
(ناصر خسرو، ص ۳۰۴)

بیشتر شکایتها و نکوهشهای ناصر خسرو و شکوایهای حافظ از زاهدان و دینفروشان و... در قالب این نوع شکوائیه قابل بررسی است.

شکوای اخلاقی

در سخن شاعران میتوان نوع دیگری از شکوا را دید که از مراعات نشدن اصول اخلاقی و افول ارزشهای اعتقادی در میان انسانها شکایت میکند؛

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
زین هردو مانده نام، چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه
شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشتست بازگونه همه رسمهای خلق
زین عالم نپهره و گردون بیوفا...
(دیوان سنایی ص ۵۶)

این نوع شکایت شاعران از معدوم شدن ارزشها و فضایل انسانی در میان ابناء زمان، که در نگاه اول «اجتماعی» مینمایند، با این دلیل روشن که مخاطب اصلی آنها «خواص و الگوهای اخلاقی جامعه» است نه «عوام تابع و تربیت پذیر»، اصولاً شکوائیه هایی اخلاقی هستند که از مبانی اخلاقی و مرامی بر میخیزند.

شکوای مادی، شکوای معنوی

یک تقسیم محوری و مهم شکوائیه، که جای شرح وافی آن در میان شروح و تقسیماتی که در مورد «بث الشکوی» شده به راستی خالی مینماید، تقسیم آن به «مادی» و «معنوی» است. انگیزه سرایش بعضی شکوائیهها رنجشی دنیایی و برخاسته از تعلقات جسمانی است. این اشعار صریح یا پوشیده طلبی مادی و حقیر را دنبال میکنند، گرچه استبعاد نیز ندارد که شکایتشان بحق باشد. شکوائیههای دیگر برخاسته از اندیشه های معنوی و آلام روحی شاعرند و طلب شکایت در آنها معنوی است که معمولاً یا «گنگ و سر در گم» است و یا، بر اساس همان افکارشان اگر مرجعی «قادر به اصلاح و تغییر وضع» بشناسند، «متعالی و الهی» است. هر چند در مورد اخیر نیز الزامی نیست که شکوایشان بحق باشد.

شکایت حقیقی، شکایت تغزلی

غزل بدلیل دارا بودن لحن و سبک خاص خود، زمانی که شکایتی را در بر میگیرد، آن را به رنگ و شکل خویش در میآورد. شکایت از یار، چشم و ابرو و زلف او، بی وفایی، عاشق کشی و

عاشق آزاریش، شکایت هجران، شکایت چرخ و فلک و آسمان، بخت و... مواردی هستند که شاید نتوان شاعری یافت که

(۱) این شعر در دیوان عبدالواسع جبلی هم آمده است. (دیوان جبلی، ص ۱۳)
 مصادیق این گونه شکوها در دیوانش موجود نباشد. در شکایتی از عاشق کشی یار میگوید؛
 دی که خلقی رابه تیرغصه کردی سینه چاک گرنمیکشتی مرا ازغصه میگشتم هلاک
 (دیوان محتشم غ ۴۲۳)

خواهی که کشی خنجر و زارم بکشی از کرده، مرا که شرمسارم بکشی
 صد بار فزون چو بی گناهم کشتی یکره چه شود گناهکارم بکشی
 (دیوان نشاط ص ۳۰۴)

که از دلالت اشعار معنی «کشتن» روشن است و بدیهی است آن را در مفهومی غیر معنای اصلی به کار میبرد و شکایت، حقیقی نیست. یا در مثالی دیگر، معدود شاعرانی که از روش زندگی‌شان معلوم است نمی‌توانند بویی از «عشق» و «هجران» برده باشند، در غزلهایشان از شکایت هجران فریادها سر میدهند.

بر این اساس گرچه نباید اینگونه شکایتهای «تغزلی» را مطلقاً حقیقی گرفت، در عین حال نمیتوان به صرف آمدن در غزل از کنار آنها بی توجه نیز گذشت. لذا به عنوان یک اصل در بررسی «شکوا»، ترسیم مرز دیگری ضروری است که همانا تقسیم به «حقیقی» و «تغزلی» است و اینگونه شکوهای غیرحقیقی را اصولاً باید «شکوائی تغزلی» نامید.

شکوائی واقعی، تشاکی

گاه شعر شکوائی گرچه از نظر صوری شکایت است و شرایط لازم آن را داراست ولی مصداق حال نیست و واقعیت ندارد. مورد این شکایت از نظر طبیعی محتمل است اتفاق بیافتد و حتی ممکن است زمانی برای خود شاعر پیش آمده باشد ولی بیان آن در طی شعر جاری، یا «مصداق حال»، «موضوع حقیقی سخن» و «مقصود شعر نیست» و یا به قرآینی «دور از واقعیت و دروغ است» و در حقیقت باید آن را «تظاهر به شکایت» یا «تشاکی» نامید. اصولاً، آن را در سه نوع کلی میتوان دید؛

- شکایتهای آمده در بعضی تغزلهای قصاید مدحی، نمونه‌ای از نوع اول «تشاکی»ند. در دوره‌های اولیه شعر فارسی که قصیده صورت مصنوع و ابتدایی خود را کاملاً مراعات میکند، اصولاً اکثر تغزلهای تصویرهایی ذهنیند و در شب سرایش قصیده و آمادگی برای ارائه در مجلس بار، در ذهن شاعر اتفاق می‌افتند، و هدف آن زیبایی تخلص و آماده سازی ذهن ممدوح است. در این موقعیت، گاه شکایت نیز، که حالی از احوال آدمیست، موضوع تغزل قرار میگیرد. انوری در مدح ممدوحی دارد؛

گشت از دل من قـــرار غایب
 دل دمخور و دلفریب شادان
 معشوق بتی که هست پیوست
 از توبه برآمده ز حالش
 کـــارم نشـــود به از نوایب
 غم حاضر و غمگسار غایب...
 عشقش چـــو زمانه پر عجایب...
 هر روز هـــزار مـــرد تایب...

پس از این تشاکی و در بیت تخلص، خود صریح و مستقیم نیز به غیر واقعی بودن این «سخن شکایت آمیز که به عنوان دیباچه مدح آمده»، اشاره دارد؛

زیبا بود آن سخن که باشد
 صدرالوزرا مؤید الملک
 دست و دل و دیده مراتب...
 دیباچه آفرین صاحب
 (انوری، قصیده ۱۵)

در دوره اخیر، سروش و صبا در مقام پیرو و مقلد قصیده سرایان بزرگ، بوفور تشاکیهایی در تغزل قصایدشان دارند.

- نوع دوم، شکایتی است که گوینده به هر دلیل، به دروغ تظاهر بدان میکند و بنا بر قرینه ای میتوان دریافت که نمیتواند واقعیت داشته باشد، بداهت عقلی این نوع، آشکار و بی نیاز از شرح و اثبات است، و آنچه در تشخیص این نوع لازم است، توجه به «قرینه و دلیلی» برای پی بردن به «غیر واقعی بودن» آن است. اشعار شکوایی غیر صمیمی شاعران در مصیبت، مریضی یا مرگ شاه و وزیر و... میتوانند گونه ای از این نوع محسوب شوند و گاه به اندازه ای تصنعیند که به راحتی به چشم میآیند.

- سومین گونه تشاکی، از صنعت «بیان به ضد» یا نوعی «مدح شبیه به ذم» ناشی میشود و شاعر، سپاس و شادی خود را با ظاهر شکایت بیان میکند؛

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کارشهر آشوب
 چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغمارا

به قرینه صفت اشاره «این»، و دلالت بیت قبلی؛ «بده ساقی می باقی که درجنت نخواهی یافت/کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را» و حال و هوای کلیت غزل که شاد و بشارت آمیز است، میتوان دریافت که «فغان» در حقیقت در مفهوم ضدش؛ «خوشا» و «شادا» آمده است. همانطور که پیشتر نیز اشاره ای رفت، شکوای عرفانی هم با هر دو نوعش گونه ای تشاکی است.

مباحثی در جوانب شکوائیه

حال، پس از بررسی «بث الشکوی»، نقد اقسام آن و بیان انواع بحث نشده، و طرح تقسیم‌هایی جدید بر پایه محورهایی مستقل، به شرح مباحثی در جوانب شکوائیه و ذکر مطالبی در اجزای آن پرداخته میشود.

حضور مشترک انواع شکوا

آن نوعینی از شکوا که نقیضان لا یجتماعانند و اصولاً نمیتوانند همزمان در انگیزه و روح یک شکایت حاضر باشند، شکوهای «مادی-معنوی»، «شخصی-غیرشخصی»، «حقیقی-تغزلی» و «واقعی-تشاکی» هستند که تضاد ذاتی دارند. در حالت طبیعی و با مطالعه موارد شکوا در شعر فارسی، گاه در جوف شکوائیه‌ای واحد، میتوان نشانه‌های چند نوع متفاوت از شکوا را تشخیص داد (نک سرامی، دانشنامه جهان اسلام، ص ۲۴۳) که این امر به دلیل قرابت ذاتی و پیوستگی طبیعی امور زندگی اجتماعی است.

وسعت دامنه شکوا

از یک زاویه نگاه هر کلامی که در ظاهر یا باطن آن «امر یا طلبی» موجود است، دو وجه دارد و انگیزه آن «یا میل و جاذبه وصول به مطلوب و نداشته‌ای است»، و یا کراهت و دافعه اجتناب از نامطلوبی، و نوع اخیر از آنجا که اولاً انگیزه دفع نامطلوب «به فعل کلامی تبدیل میشود» و «مخاطبی میپذیرد» و ثانیاً «میل و آرزوی تغییر آن در ذات فطرت، و شاید دل‌گوینده و احیاناً تقدیر سخن موجود است»، میتواند توسعه و تشابه‌ها شکوا به نظر آید و از این نقطه نظر حتی نه انتقاد، ذم، حبسیه و...، که طنز و هجو نیز شکوا هستند (۱). مثنوی دوم یغما که حکایتی طنزآمیز و هزلی است، در ابیات پایانی و از زبان پیر حکایت، دارد؛

چهل روز از پیش و پس چپ و راست	دلم دیده بی کژی افکند و کاست
به چشم خرد آشکار و نهان	همی گ... گرفته است دیدم جهان
مگو تا زمین هفت و گردون نه است	جهان زیر و بالا گ... اندر گ... است

(دیوان یغما ج ۱ ص ۲۵۹)

که شرح کراهت و درد زندگی از دیدگاه اوست به زبان هزل. جهت برخی اشعار شکوایی-هزلی دوران مشروطه نیز اینگونه است و در قالب طنز جنبه شکوایی و دردآمیز دارند. تفاوت میان این دو در آن است که یکی بدون تسلط بر نفس خویش به طور خودخواهانه و غیرارادی گرفتار عکس‌العمل غریزی هزل و هجو است و از این رو در غیر جنبه‌های مثبت نیز آن را به کار میگیرد و دیگری با تسلط بر خویش و با علم و آگاهی به عنوان روش‌شناسی آن را برگزیده است. از زاویه نگاهی دیگر و اصولاً از نظر بیانی و با توسع معنایی، هر سخنی که از محتوای آن بوی رضایت و مدح به مشام رسد سنخیت با «عاطفه شکر» و هر سخنی که در ضمیر خود نارضایتی و ذم نهان دارد قرابت با «عاطفه شکایت» دارد، با این تبیین که «شکوا» سخن نارضایت‌مندان است که در آن از نقل خبری اولیه، بی تصمیم و هیجانی گذشته و

پس از راسخ شدن آن معنی المی در ذهن، در چارچوبهای معقول، با حفظ پیوندها با مخاطب سخن و یافتن دو عنصر ضروری دیگر- «مشکوائیه» و «طلب شکایت»- کار به سرودن «شکوائیه» میکشد. با این تحلیل و نگاه، دامنه شکایت و شعر شکوایی میتواند بسیار وسیع باشد و در نیمی از سخن شاعران میتوان نشانی از شکایت را یافت.

(۱) البته قطعاً مراد طنز و هجوهای مسئولانه و برخاسته از دردی اجتماعی یا شخصی هستند نه نوع تصنعی و تفننی آن که از قلمی بی درد و به نیت هنرنمایی و هزالی بر کاغذ نقش بسته اند.

تشخیص شکوائیه

در تشخیص شکوا از اشعار فراوانی که ظاهراً شباهت به شکوا می یابند، یافتن «انگیزه و نیت درونی شاعر از سرودن آن»، نقش اصلی را دارد. محتشم میگوید؛

بریدی از من و پیوند با بدخواه هم کردی عفی... خوب رفتی، لطف فرمودی کرم کردی
شکستی از ستم پیمان چون من نیکخواهی را تکلف برطرف، برخویش بیش از من ستم کردی

خبر این دو بیت «شکستن پیمان، ترک کردن عاشق از جانب معشوق و ستم او بر خود بیش از آنچه بر عاشق کرده است» میباشد. ولی عاطفه سخن یا همان نیت درونی که باعث این سخن است، چیست؟ این نیت و عاطفه تا اینجا ممکن است انتقاد، کنایه، توییح، سؤال و ابهام، شکایت، درد دل و نکوهش خود، یا بیان و معرفی بیوفایی یار باشد و تنها با دانستن حال و انفعال درونی شاعر و تصمیم او در زمان سرودن شعر پس از دیدن بیوفایی معشوق، میتوان عاطفه آن را نیز به یقین دریافت، اینکه از ترک او کینه به دل گرفته، یا گمگین، یا بهت زده، یا حتی احیانا خوشحال شده است. و آیا امید و آرزوی برگشتن دو باره او را در دل دارد یا خیر؟ یافتن انگیزه این سخن و عاطفه درونی آن، شاید ایجاب کند تمام ابیات غزل را به دقت بررسی و تحلیل روانشناسی کرد. و شاید در مواردی دیگر لازم باشد بقیه اشعار هم دوره آن غزل و یا حتی تمام اشعار، حالات و زندگی شاعر را در نظر آورد.

تعیین نوع شکوا

پس از درک شکوایی بودن یک شعر، مطلب مهم دیگر، تعیین نوع آن است. در این مرحله به دلیل «پیچیده بودن زبان شعر»، «مرتبط بودن مسائل انسانی و اجتماعی با همدیگر و قرابت ذاتی جنبه هایی که زندگی او را تحت تأثیر قرار میدهند» و «پیچیدگی روح و فطرت انسان»، امکان خلط بسیارست. برای این منظور، پس از بررسی و شناخت کافی از «علت مادی» شکوا، یعنی رنج و آزاری که سبب سرایش آن شده، لازم است «علت غایی» شکایت مورد تحلیل صحیح قرار گیرد و تنها با درک صحیح از اینکه شکایت به چه مرجعی است و طلب و آرزوی آن چیست، میتوان نوع آن را تا حدودی تعیین نمود.

از دیدگاه همین دلیل، بسیاری از حبسیه‌ها - که از جانب منابعی که در شکوائیه بحث کرده اند، شکوای سیاسی قلمداد گردیده اند - از مصادیق این نوع خارج میشوند. وقتی شاعر از «فشار و آزار زندان» قلم به دست میگیرد و لبّ سخن وی «طلب آزادی و رها شدن از رنجی که او را وادار به شکایت نموده» میباشد، جز شکوائیه شخصی نمیتواند باشد.

مشکوائیه شکوا

در بخش بزرگی از شکوائیه های شعر فارسی مشکوائیه «فلک و چرخ»، «دوران و زمانه»، «آسمان»، «بخت» و... را میتوان دید که شاعر آنها را مخاطب شکایت و ناله خویش قرار میدهد. این امر الزاما به معنی باور درونی و ایمان شاعر به تأثیر این عناصر در تعیین سرنوشت او نیست و بیشتر برخاسته از «باورهای اعتقادی و فرهنگ کهن جامعه»، «سبک شعر و سبک سخن شاعر» و «میراث سخن شعرای پیش از او» است و تا حد زیادی نیز به دلیل اجباریست که در «یافتن و نصب یک مشکوائیه و مخاطب» دارد. از طرف دیگر هر سخنی با چرخ و بخت و زمانه نیز لزوما شکوا نیست و بیشتر آنها مفاهیمی چون بیان حال، روشنگری، تأسف، شرح درد، شرح هجران، دعا و نفرین و... دارند.

در اشعار متقدم، مشکوائیه سخن، روشن و نصب العین شاکی است و غالبا انسانی معاصر از شاه و امیر و وزیر است ولی در اشعار متأخر و به مرور که محتوای شعر پیچیده تر میشود و غزل و دیگر قوالب شعری بر قصیده غلبه میکنند و شکایت جزو ماهیت شعر و خمیره سخن شاعران میگردد و بیان درد بر مدح و شکر پیشی میگیرد، مشکوائیه باطنی و اعلام نشده شعر، «محضر عشق»، «بارگاه سخن»، «روح و فطرت انسانی» و «مخاطبان دور و نزدیک و امروز و فردای شاعر» است و اینگونه موارد نیز علیرغم اینکه سخن صورت نقلی و خبری دارد و بیان درد است و مخاطب خاصی منظور نیست، میتوانند شکایت و شکوا قلمداد شوند؛

به کجا برم شکایت به که گویم این حکایت	که لبت حیات ما بود و نداشتی دوامی
در غم ما روزها بیگناه شد	روزها با سوزها همراه شد
روزها گرفت گو رو باک نیست	تو بمان ای آنکه چون توپاک نیست

طلب شکوا

طلب شکوائیه در انواع شکوهای شخصی و مادی امری محسوس و دنیایی است ولی وقتی مرجع شکایت از «یک شخص معرفه معاصر» به مواردی انتزاعی، غیر انسانی و الهی تبدیل میشود، امید و طلب شکایت نیز ممکن است به تناسب آن تغییر یابد و میتواند در تقدیر سخن نهفته باشد، که «توقع انتقال پیام شعر به مخاطبان ذهنی شاعر» و «انجام وظیفه و استرضاء خود با درجه ای از خودآگاهی و اختیار» از آن جمله اند یعنی انگیزه شاعر از

سرودن شکوا، استرضاء روانی خود و امید رساندن پیام دردآمیز شعرش به دیگران و احیانا نسلهای بعدی است؛

وقت مردن هم نیامد برسر بالین طبیبم تا بماند حسرت او بردل حسرت نصیبم
(دیوان فروغی، ص ۱۱۷)

قالب شکوائیه

شکوائیه در ساختار صوری قالب خاصی ندارد و نسبت به طول مطلبی که شاعر قصد بیان و انتقال آن را دارد و بسته به عصر شاعر، از رباعی و قطعه تا قصیده و حتی مثنوی (از جمله مثنوی ۲۵۶ بیتی وحشی در شکایت از اهل دارالعباده یزد-دیوان وحشی ص ۳۵۵) متغیر است ولی در دوران اولیه شعر فارسی از نظر ساختار بیشتر در قالب قصیده بوده و از نظر محتوا به نظر میرسد میل بدانسو دارد که قالب مستقلی باشد و در این مسیر نیز به مقصود نایل شده است تا جایی که اگر آزاد از تأثیر تقسیم ارسطویی از انواع ادبی داوری کنیم شاید بتوان آن را نوع فرعی ادبی خاصی نیز به حساب آورد و یک «قصیده بث الشکوی» در محور عمودی شعر حول یک تم و موضوع میگردد و حتی عنوان «بث الشکوی» یا «شکوائیه» را به خود میگیرد.

در دوره های بعد با «غلبه قالبهای جدید بر قصیده»، «انبوهتر شدن وجدان جمعی شعرا»، «پیچیده تر شدن قابلیت‌های زبانی، دستوری و بیانی شعر» و به تبع «پیچیده تر شدن افکار شاعران» از این تمایل و تفنن کاسته شده و شکوا به بخش غیرمستقل واحد شعر وارد، و حتی به روح تک بیت و مصرعی نیز در داخل غزل تزریق میشود و در این دوره دیگر قالب مستقلی نیست و تشخیص آن مستلزم دقت و موشکافی بسیار است.

دو قالب «غزل و رباعی» تناسب با شکوای تغزلی و دو قالب «قصیده و قطعه» مناسبت با شکوای حقیقی دارند.

شکوا در غزل

زبان غزل و معاشقه زبانی متعالی است و از اشتغال به نیازهای طبیعی و روزمره آدمی و دنیای محسوسات دور، و از این نقطه نظر شاید بتوان گفت بنوعی «کلی و انتزاعی» است و در آن به سخن مستقیم، ردی از جزئیات زندگی و تمایلات حقیر و دون پایه شاعر، آنگونه که در قصاید و قطعات بوفور یافت میشود، چندان به چشم نمی آید. در راستای همین خصوصیت، و به دلیل آنکه «غزل ماهیتا در تغزل و معاشقه با محبوب است»، «عاشق همیشه نیازمند معشوق است و در مغالزه با معشوق بیان سوز و نیاز و طلب میکند» و علاوه بر اینها، «بیشتر اوزان عروضی غزل، آهنگی غمگین دارند»، اغلب اشعار ارائه شده در این قالب، حتی اگر واقعا شکایت هم نباشند، ذاتا شباهت زیادی به «شکوا» خواهند داشت. وقتی میگوید؛

ز زهد افسرده ام جام شرابی گیاه خشک را رشح سحابی
(دیوان مجمر غزل جدید ۴۴)

ظاهراً جز شکایت نیست ولی آیا باطنا میتواند شکایت باشد؟ «زهد» مانع شرابخوری او نمیشود، بلکه برعکس، شاعر از آن دستاویز و ابزاری برای «خلق معنی» و «هنرنمایی شعری» و «احتمالاً ارضای روانی خود» میسازد، پس در حقیقت از این کوبیدن زهد «لذت و سود» هم میبرد. در بررسی اینگونه اشعار، پس از ملاحظات عمومی و بدیهی، برای یافتن «درجه حقیقت گویی شکوا» میتوان «میزان حلول ماده وقوع» در شعر را سنجید و دریافت، که این خود نیز طبیعتاً پس از شناخت کافی از شاعر حاصل میشود.

شکوا در رباعی

رباعی، که «قالبی برای بیان کلی نظرات و عقاید است»، «ضرب آهنگ و زنش تا حدودی متفکرانه و مغموم مینماید» و محدودیت حجم آن اجازه شرح و بسط شکایت طولانی را نمیدهد، نیز همچون غزل غالباً برای بیان شکوهای تغزلی مورد استفاده قرار گرفته است و از رهگذر همین خصوصیت، رباعیهای بسیاری که در واقع و به هر دلیل شکایت نیستند، ظاهراً شباهت به شکایت مییابند. خواجه حافظ میفرماید؛

هر دوست که دم زد ز وفا دشمن شد هر پاک‌روی که بود تردامن شد
گویند شب آبستن و اینست عجیب کو مرد ندیده از چه آبستن شد

که از حال و روح کلی رباعی و حتی ملاحظه دو مصراع اول، ظن غالب آن است که شکایت میکنند ولی با دقت در دو مصرع بعدی روشن میشود نه تنها شکوا نیست، که کنایه و انتقاد حتی ذم و نکوهش میتواند باشد.

تسلی و فرود شکوا

زمانی که در طول شکوائیه و از تأثیر درد و الم وارد شده و حال شکایت، احساسات شاعر برانگیخته و سخن را اوج میدهد و تأثیر متقابل را نیز در مخاطب بر میانگیزد، بدیهی است هم به اقتضای روانشناسی انسان و هم بضرورت صنعت شعر، سخن باید فرودی داشته باشد تا به حسن تأثیر و ختام بینجامد. به این خاطر شعرای آگاه در پایان شکوهای طولانی و دردآمیز خویش، برای تسلی و فرود آوردن اوج سخن، معمولاً ابیاتی دارند. این تسلی شکوا در پایان شعر غالباً در قالبهای معنوی زیر دیده میشود؛

- نفرین؛ (بند آخر سوگواری بر مرگ دوست، وحشی)

یارب آنها که پی قتل تو فتوا دادند...

یارب آنها که زخم‌خانه بیداد تورا...

یارب آنها که رماندند ز توطایر روح...

کز خدا مرگ شب و روز به زاری طلبند

نویسد آیه طوبی لهم تورا بادا
روان پاک تو در جنت العـلا بادا
به بحر رحمت حق جانت آشنـنا بادا
به سایه علم سبز مصطفی بادا
نصیب از کف پر فیض مرتضی بادا
شفاعت علی موسی رضا بادا

زنده باشـــند و به زندان بلایی در بند

- دعا: (بند آخر مرثیه برادر، محتشم)

تورا به سایه طوبی و سدره جا بادا
زالال رحمت حق تا بود به خلد روان
اگرچه آتش بیگـانگی زدی بر من
در آفتاب غمم گر چه سوختی جانت
چو تلخکام ز دنیا شدی شراب طهور
دمی که حشر غریبان کنند روزی تو

- آرزو؛ (بند پایانی ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، فروغ فرخزاد)

وقتی در آسمان دروغ وزیدن میگیرد
دیگر چگونه میشود به سوره های رسولان سرشکسته پناه آورد؟
ما مثل مرده های هزاران هزار ساله به هم میرسیم و آنگاه
خورشید بر تباهی اجساد ما قضاوت خواهد کرد...
فواره های سبز ساقه های سبکبار
شکوفه خواهد داد ای یار، ای یگانه ترین یار
ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد...

- دعوت به حکمت، تفکر، تعمق...؛

دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد
خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد
حق شناسان را چه حال افتاد باران را چه شد
تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
از که میپرسی که دور روزگاران را چه شد

یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد
آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست
کس نمیگوید که باری داشت حق دوستی
علی از کمان مروت بر نیامد سالهاست
حافظ اسرار الهی کس نمیداند خموش

- یاس، ناامیدی و ...

حریف! رو چراغ باده را بفروز، شب با روز یکسان است
سلامت را نمیخواهند پاسخ گفت
هوا دلگیر، درها بسته، سرها درگیربان، دستها پنهان
نفسها ابر، دلها خسته و غمگین
درختان اسکلتهای بلور آجین
زمین دلمرده، سقف آسمان کوتاه
غبار آلوده مهر و ماه
زمستان است...

نتیجه گیری

در شعر فارسی، قالب محتوایی «بث الشکوی» که شاید بتوان آن را نوع فرعی ادبی نیز نامید، چنانکه باید مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است. این نوع شعر در منابع معدودی که بدان پرداخته اند، در

تقسیمی استقرایی و نه چندان دقیق بر پنج نوع بخش شده است که از آن میان نوع فلسفی به نظر می‌رسد ذاتا امکان وجود خارجی نداشته باشد. علاوه بر این موضوع، در این تقسیم محل دو نوع «دینی مذهبی» و «اخلاقی» نیز خالی می‌نماید.

در تقسیم عقلی منطقی، که به کلی در منابع مذکور مورد غفلت است، می‌توان آن را بر سه محور تقسیم کرده و انواع جدیدی را تشخیص داد و طبقه بندی کرد، که در تحلیل بـث الشکوی و تحصیل نگرشی جامع به مسئله می‌تواند راهگشا باشد. از آنجا که شکایت عاطفه ای شخصی است و بـث الشکوی شعری است که نشانگر خالص ترین احوال روحی شاعریست، این نتایج به دست آمده می‌تواند در تحلیل روانشناسی، اجتماعی و حتی تاریخی مورد استفاده مفید قرار گیرد.

کتابنامه

۱. انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، رزمجو، حسین (۱۳۷۰) آستان قدس رضوی
۲. انواع ادبی (ویرایش چهارم)، شمیسا، سیروس (۱۳۸۷) نشر میترا، چاپ سوم
۳. المنجد فی اللغة، معلوف، لويس (۱۳۸۴) مؤسسه انتشارات دارالعلم چاپ دوم
۴. ترجمان البلاغه، رادویانی، محمدبن عمر (۱۳۸۰) پروفیسور احمد آتش / سبحانی - حاکمی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران چاپ اول
۵. تذکره الاولیا، عطار، ابوحامد فریدالدین (بی تا) با مقدمه قزوینی، از روی چاپ نیکلسون انتشارات گنجینه، چاپ دوم
۶. حبسیه در ادب فارسی، ظفری، ولی ا... (۱۳۶۴) انتشارات امیرکبیر، چاپ اول
۷. حدائق السحرفی دقائق الشعر، عمری کاتب بلخی (وطواط)، رشیدالدین محمد (۱۳۶۲) عباس اقبال
۸. دایره المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، ذیل «بـث الشکوی»، دادبه، اصغر (۱۳۸۱)
۹. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، ذیل «بـث الشکوی»، سرامی، قدمعلی (۱۳۷۵)
۱۰. دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، ذیل «بـث الشکوی»، یاحقی، محمد جعفر (۱۳۸۴)
۱۱. رساله قشیریه، ابوالقاسم عبدالکریم (۱۳۷۴) ترجمه ابوعلی... عثمانی، تصحیح و استدراکات فروزانفر، علمی فرهنگی
۱۲. شعر بی دروغ شعر بی نقاب، زرین کوب، عبدالحسین (۲۵۳۵) انتشارات جاویدان، چاپ دوم
۱۳. فرهنگنامه ادبی فارسی (دانشنامه ادب فارسی) آسیای مرکزی، به سرپرستی حسن انوشه، دانشگاه تهران، چاپ اول
۱۴. فرهنگ فارسی، معین، محمد (۱۳۸۵) امیرکبیر تهران، چاپ بیست و سوم، شش جلد
۱۵. لغتنامه دهخدا، دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷) زیر نظر محمد معین سید جعفر شهیدی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم از سری جدید، ۱۶ جلد
۱۶. لیست دیوان های شعرا، برای کاستن از حجم مقاله و به دلیل آشنا بودن موارد مورد استناد در کتابنامه ذکر نگردیدند.